

حرکت‌های دانشجویی هفته‌های اخیر یکبار دیگر نقش مهم دانشجویان را در مجموعه مبارزات ضد استبدادی مردم ایران نشان دادند. گستردگی و صراحت و جسارت این حرکت‌ها - که بعد از ۱۸ تیرماه بی‌سابقه بود - بلافاصله در فضای کشور اثر گذاشت و دماسنج سیاسی را به سرعت بالا برد. اما همین اثرگذاری جنبش دانشجویی، یکبار دیگر، کسری چشم‌گیر آنرا نیز به نمایش گذاشت. مسئله این است که جنبش دانشجویی هنوز هم از شبکه‌های تشکیلاتی مستقل و سراسری محروم است. و بنابراین، ظرفیت ادامه کاری قابل توجهی ندارد. فراموش نکنیم که در طول سه سال گذشته - یعنی از تیر ۷۸ تا آبان ۸۱ - این جنبش تقریباً در حال رکود بوده است. بسیاری از فعالان دانشجویی و تحلیل‌گران اوضاع سیاسی کشور، اکنون از شکل‌گیری مرحله جدید در جنبش دانشجویی صحبت می‌کنند. این ارزیابی کاملاً درست است. حرکت‌های اخیر تردیدی باقی نگذاشتند که جنبش دانشجویی آشکارا از اصلاح‌طلبان حکومتی فزاینده فاصله گرفته و به جای بیتوته در زیر شعار «حاکمیت قانون»، به مبارزه در مجاری فراقانونی می‌اندشد. اما در کنار این حقیقت غیرقابل انکار، نمی‌شد ندید که فراخوان‌دهنده اصلی غالب این حرکت‌ها، همچنان «دفتر تحکیم وحدت» بود و بدون شبکه ارتباطات آن معلوم نبود این حرکت‌ها بتوانند شکل بگیرند. البته خود «دفتر تحکیم وحدت» نیز تشکیلاتی در حال دگرگونی است و شاید دیگر نتوان آنرا صرفاً بازوی دانشجویی اصلاح‌طلبان حکومتی نامید. اما در هر حال نباید فراموش کرد که جنبش دانشجویی هنوز فاقد یک تشکیلات سراسری (به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی) مستقل از جریان‌های مختلف حکومتی است.

چربش وزن تشکیلاتی «دفتر تحکیم وحدت»، نشان‌دهنده نفوذ فکری و سیاسی آن نیست، همان‌طور که روی آوردن مردم به مطبوعات «دوم‌خردادی» یا حمایت‌شان از کاندیداهای آنها، ضرورتاً به معنای اعتقاد به برنامه سیاسی و وعده‌های اصلاح‌طلبان حکومتی نبود. موجودیت «دفتر تحکیم وحدت» نموداری است از حد تحمل یک تشکل دانشجویی منتقد در جمهوری اسلامی. در رژیم‌های استبدادی، حمایت اکثریت مردم معمولاً روی مشهورترین جریانی که در حد نهایی تحمل رژیم فعالیت دارد، متمرکز می‌گردد. زیرا فزاینده فاصله گرفتن از آن حد، هزینه‌ای دارد که اکثریت مردم غالباً توان پرداختش را ندارند. بنابراین، مشکل اصلی جنبش دانشجویی را نمی‌توان به وجود «دفتر تحکیم وحدت» نسبت داد. مشکل اصلی، حد تحمل جمهوری اسلامی است. تردیدی نیست که رادیکالیزه شدن «دفتر تحکیم وحدت» می‌تواند شرایط مساعدی برای کل جنبش دانشجویی فراهم بیاورد، اما نمی‌تواند مشکل اصلی را حل کند.

مشکل اصلی از طریق به هم خوردن توازن نیرو میان دو قطب اصلی رویارویی، یعنی ولایت فقیه و مردم، می‌تواند حل شود. برای به هم خوردن این توازن نیرو کافی نیست بخش‌های مختلف مردم، اینجا و آنجا، به حرکت‌های اعتراضی دست بزنند، بلکه لازم است این حرکت‌ها به صورتی فزاینده سازمان‌یافته‌تر بشوند، افق‌های وسیع‌تری پیدا کنند و به نوعی ارتباط و هم‌سویی با هم‌دیگر دست یابند. در حال حاضر، حرکت‌های اعتراضی گوناگون کم نیستند و به احتمال زیاد گسترش نیز خواهند یافت. زیرا بحران عمومی جمهوری اسلامی هم‌چنان عمیق‌تر می‌گردد و رژیم در شرایطی است که نه می‌تواند راهی برای کاهش نارضایتی و خشم مردم پیدا کند، و نه سرکوب قطعی حرکت‌های آنها را عملی می‌یابد. در چنین شرایطی، سرکوب مؤثر عمدتاً از طریق مقابله با ارتقاء سازمان‌یافتگی حرکت‌های اعتراضی و گسترش ارتباط میان آنها می‌تواند صورت بگیرد. و این کاری است که رژیم روی آن متمرکز شده است. تأملی در استراتژی سرکوب در دوره بعد از دوم خرداد ۷۶، تردید باقی نمی‌گذارد که تلاش دستگاه ولایت همیشه این بوده است که اولاً ضمن تحمل اصلاح‌طلبان حکومتی، شبکه‌های ارتباطی و تشکیلاتی آنها را عایق‌بندی کند تا مردم نتوانند در مبارزات‌شان از آنها بهره‌برداری کنند، ثانیاً بیشتر روی بالابردن هزینه تشکل و بسیج مخالفان متمرکز شود تا سرکوب هر نوع اقدام جمعی مخالف. بر مبنای این اولویت‌ها، آن عده از اصلاح‌طلبان حکومتی که خواسته‌اند عایق‌بندی میان «خودی» و «غیرخودی» را نادیده بگیرند، به شدت تنبیه شده‌اند (از عبدالله نوری و اکبر گنجی و عمادالدین باقی گرفته تا هاشم آقاچری و دیگران) و جریان‌هایی که می‌توانسته‌اند به موازات فعالیت اصلاح‌طلبان حکومتی فعال شوند و به حضور تشکیلاتی علنی یا نیمه‌علنی - و نه ضرورتاً قانونی - در داخل کشور دست یابند، به صورت منظم زیر سرکوب قرار گرفته‌اند (از هواداران منتظری و طیف «ملی‌مذهبی»‌ها گرفته تا حزب ملت ایران و کانون نویسندگان و دیگران).

باتوجه به این وضع، به جرات می‌توان گفت که بدون برهم خوردن توازن نیرو به نفع مردم در مقیاس بزرگ، جنبش دانشجویی نیز نخواهد توانست به تشکیلات (یا تشکیلات‌های) مستقل سراسری دست یابد. فراموش نکنیم که در چند سال اخیر تلاش‌های زیادی برای ایجاد تشکیلات‌های مستقل دانشجویی صورت گرفته، اما همه این تشکیلات‌ها به طور منظم زیر سرکوب قرار گرفته و نتوانسته‌اند بیش از حد معینی گسترش یابند.

پس آیا جنبش دانشجویی باید در انتظار به هم خوردن توازن نیرو به نفع مردم، دست روی دست بگذارد؟ نه، به هیچ وجه. در غالب کشورهای استبدادزده، دانشجویان معمولاً در خط مقدم مبارزه با استبداد قرار دارند. تجربه خود ما از این نظر بسیار گویاست. در تاریخ ۶۰ ساله اخیر ما، هر جا که جنبش ضداستبدادی فعال شده، دانشجویان در شکل‌گیری آن نقش بسیار مهمی داشته‌اند. امروز نیز، دانشجویان ما این سنت طولانی غرورانگیز را ادامه می‌دهند. اما مسئله این است که میزان اثرگذاری و حتی امکان ادامه موجودیت جنبش دانشجویی، به ارتباطات آن با جنبش عمومی ضداستبدادی بستگی دارد. به عبارت دیگر، جنبش دانشجویی اساساً از طریق گستراندن شاخک‌هایش در بطن جنبش عمومی ضداستبدادی می‌تواند به سازمان‌یابی مستقل، سراسر و کارآمد دست یابد. حقیقت این است که یک تشکیلات دانشجویی مستقل و سراسری، در شرایط توازن نیروی کنونی، تنها از طریق استتار در بطن حرکت‌های مختلف اعتراضی و مطالباتی مردم می‌تواند در مقابل سرکوب دوام بیاورد و فعال بماند. و برای استتار در بطن این حرکت‌ها، باید با آنها ارتباط داشته باشد و به نوعی هم‌زبانی دست یابد. اما ارتباط و هم‌زبانی ضرورتاً از طریق سیاسی‌شدن حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی گوناگون مردم صورت نخواهد گرفت، بلکه عمدتاً از طریق مشارکت فعالان دانشجویی در این حرکت‌ها به دست خواهد آمد. تلاش برای سیاسی‌کردن شتاب‌زده حرکت‌های مطالباتی معمولاً به جایی نمی‌رسد. اکثریت مردم معمولاً به آسانی در یک تظاهرات سیاسی صریح ر مخالفت با ولایت‌فقیه یا دفاع از آزادی بیان شرکت نمی‌کنند. نه به دلیل این‌که درباره چنین مسائلی نظر ندارند، بلکه به خاطر این‌که شرکت در یک اقدام سیاسی علیه یک حکومت سرکوب‌گر، هزینه‌ای دارد که همه توان تحمل آن را ندارند. برای تحمل عواقب سنگینی شرکت در یک اقدام سیاسی، شما به انگیزه نیرومندی نیاز دارید که همه آن را ندارند. اما همین اکثریت مردم، خواسته‌های بی‌واسطه گوناگونی دارند که طرح‌شان می‌کنند و برای رسیدن به آنها تلاش می‌کنند و حتی گاهی به کارهای جسورانه‌ای دست می‌زنند. غالب این خواست‌های بی‌واسطه خصلت مستقیم سیاسی ندارند. و درست به همین دلیل، مبارزه برای آنها هزینه سنگینی نمی‌خواهد. اما غالب همین خواست‌های به ظاهر غیرسیاسی، وقتی به صورتی سازمان‌یافته مطرح می‌شوند و با یک‌دیگر ارتباط می‌یابند، خواه‌ناخواه، به نحوی کارکرد و معنای سیاسی پیدا می‌کنند. مثلاً یک تظاهرات حتی گسترده بیکاران ضرورتاً خصلت سیاسی ندارد، اما اگر آنها به فکر ایجاد اتحادیه بيفتند، یا حتی بتوانند یک دفتر مرکزی برای ارتباط‌گیری و تجمع‌شان راه بیندازند، ناگزیر، کارکرد سیاسی پیدا می‌کنند، به رویارویی با رژیم کشیده می‌شوند، و به سرعت، ارزش و اهمیت خواست‌هایی مانند آزادی بیان و آزادی تجمع و تشکل را کشف می‌کنند.

نکته مهم این است که بسیاری از خواست‌های سیاسی بنیادی، مخصوصاً در کشوری استبدادزده که مردم تجربه مشخص و بی‌واسطه‌ای از معنای آنها ندارند، انتزاعی‌تر و کلی‌تر از آن هستند که اکثریت عظیم مردم را در زندگی روزمره‌شان بسیج کنند و به رویارویی پرمخاطره با رژیم بکشانند. پس اگر می‌خواهیم نه فقط چندهزار، بلکه میلیون‌ها نفر برای این خواست‌ها به میدان بیایند و برای دستیابی به آنها به صورتی فعال درگیر بشوند، باید ارتباط آنها را با خواست‌های بی‌واسطه هر یک از گروه‌های مختلف مردم نشان دهیم. و مهم‌تر از همه این‌که چنین کاری را در متن درگیری‌ها و مبارزات روزمره‌ای که برای خواست‌های بی‌واسطه گروه‌های مختلف مردم جریان دارند، انجام دهیم. این منطق بسیار ساده‌ای است، اما به دلیل ظاهر متناقض‌ش معمولاً نادیده گرفته می‌شود. نمود متناقض‌اش این است که می‌گوید نزدیک‌ترین فاصله میان دو نقطه، ضرورتاً یک خط مستقیم نیست، و از کسانی که به دشواری و با فداکاری زیاد موفق می‌شوند هزارچندگاهی چند هزار نفر را (مثلاً برای آزادی بیان) به میدان بیاورند، می‌خواهد که چند میلیون نفر را به سنگربندی برای پیکارهای طولانی به میدان سیاست بکشانند! بعلاوه، این نمود متناقض به طرفداران «خط مستقیم» مبارزه با جمهوری اسلامی فرصت می‌دهد که آنرا عقب‌نشینی از رویارویی مستقیم و قاطع با رژیم قلمداد کنند. اما با اندکی تأمل می‌توان دریافت که اولاً تلاش برای پیوند زدن خواست‌ای سیاسی بنیادی به خواست‌های بی‌واسطه گروه‌های گوناگون مردم، نه فقط عقب‌نشینی از رویارویی مستقیم با جمهوری اسلامی نیست، بلکه برعکس، توده‌ای کردن و بنابراین کارآمدتر کردن پیکار ضواستبدادی است. مثلاً ارتباط دانشجویان با حرکت‌های اعتراضی کارگران، بیکاران، ساکنان محلات و شهرک‌های فقیرنشین و زنان و معلمان و غیره، حرکت‌های دانشجویی نقداً موجود را کاهش نمی‌دهد، بلکه پژواک توده‌ای و سراسری به آن می‌بخشد و شرایط مساعد برای شکل‌گیری

تشکیلات (یا تشکیلات‌های) مستقل فراهم می‌آورد. ثانیاً به مبارزه ضداستبدادی کنونی مردم ایران جهت‌گیری دموکراتیک می‌بخشد. به تجربه می‌دانیم که هر مبارزه ضداستبدادی ضرورتاً مساوی مبارزه برای دموکراسی نیست وگرنه سرنگونی استبداد پهلوی به استقرار استبداد آخوندی نمی‌انجامید. مبارزه برای دموکراسی بدون سنگربندی گروه‌های گوناگون مردم حول خواست‌های بی‌واسطه‌شان به جایی نمی‌رسد. ثالثاً اکثریت عظیم مردم بدون مبارزه سازمان‌یافته و آگاهانه برای خواست‌های بی‌واسطه‌شان و بدون پیکار برای بهبود شرایط زندگی‌شان، نمی‌توانند برای دموکراسی سنگربندی کنند. هر جا که دموکراسی شکل گرفته و تا حدی که شکل گرفته، از طریق سازمان‌یابی زحمتکشان و لگدمال‌شدگان برای دفاع از حق حیات و منزلت انسانی‌شان شکل گرفته است. پس، با تعطیل کردن پیکارهای طبقاتی نمی‌توان به دموکراسی دست یافت، طرفداران «آسیا به نوبت» — یعنی کسانی که می‌خواهند فعلاً برای مبارزه با رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی، همه اختلافات طبقاتی را کنار بگذاریم، یا منطق پیکار دموکراسی را نمی‌دانند، یا حضور توده مردم را در مبارزه ضداستبدادی فقط به صورت گله‌وار می‌خواهند.

تاریخ ۶۰ ساله اخیر این جنبش، تاریخ رویارویی پرشور با استبداد و حساسیت آشکار به بی‌عدالتی و رنج اکثریت محروم بوده است. اکنون دانشجویان ما تنها وارثان پاسداران این سنت طولانی نیستند، بلکه با اکثریت زحمتکش و لگدمال‌شده پیوندهای گسترده‌تر و مستقیم‌تری هم دارند. اگر روزی شمار کل دانشجویان ما از چند هزار نفر بیشتر نبود که غالباً هم از برآمده از طبقات بالایی و میانی بودند، اکنون جمعیت دانشجویی ما به دو میلیون نفر می‌رسد و غالب آن از طبقات میانی و پائین برآمده‌اند. بنابراین جنبش دانشجویی ما می‌تواند در پیکار با استبداد همان‌طور فعال باشد که در پیکار برای دموکراسی و شتاب‌دادن به سازمان‌یابی زحمتکشان و لگدمال‌شدگان. اما برای این کار، جنبش دانشجویی باید «توهم هندسی» را کنار بگذارد و به روشنی دریابد که در پیکارهای سیاسی اجتماعی، نزدیک‌ترین فاصله میان دو نقطه، معمولاً خط مستقیم نیست.